

کوتاه‌ترین فاصله بین تولد و مرگ را زندگی می‌نامند.

رهنورد نامه قلندر زریاب

یکی از مروج‌ترین صنایع لفظی که در طنز پردازی بسیار کار برد دارد، صنعت تحریف، مقلوب سازی و دگر گونه سازی کلمات و جملات است که فرنگی‌ها آنرا Distortion می‌گویند. من با استفاده ازین صنعت، برای این نبشته، عنوان تازه ترین کتاب رهنورد زریاب را دستکاری کرده ام و البته و صد البته، قصدم از این عنوان سازی، اهانت به نویسندۀ مطرح و گرانقدری چون رهنورد عزیز نیست. طنز پردازان ازین صنعت برای ظرافت گستری یا انتقاد و یا هردو استفاده می‌کنند. چنانکه احسان الله سلام توان‌مند ترین طنز پرداز افغان در کتابش «پوقانۀ ملی» برای بعضی وزارت خانه‌ها و نهادها، این ترکیبات را ساخت:

- وزارت صحت خامه، وزارت تعطیلات عالی، اتحادیۀ هنر بندان و... ... (۱)

و یا سید عبدالقادر رحیمی طنز پرداز مطرح در هرات و سراسر کشور، در کتابش «وزارت چلم و نسوار» با دیدن مسخره‌گی‌های انتخابات‌ها در کشور، «انتصخابات» را اختراع کرد. (۲)

و یا استاد بشیر در دهۀ چهل بالای طنزهایی که به سبک گلستان سعدی و بهارستان جامی نوشته می‌شدند، می‌نوشت:

«نثر جدید». و گاهگاهی به عوض شهر کابل می‌نوشتیم:

«شهر لباک». (۳)

بهر حال با این تحریف عنوان کتاب رهنورد زریاب، نگاهی دارم به کتاب قلندر نامه رهنورد عزیز.

پیش از این، کتاب دیگری از خامه رهنورد به بازار کتاب آمده بود که عنوانش این بود: «وشیح قدس سره گفت».

هم در آن کتاب و هم در کتاب «قلندر نامه» رهنورد طنزهای نابی دارد که می‌توانند او را در صف طنز پردازان مطرح معاصر کشور قرار بدهند. برای طنزهای کوتاه و سایر نوشته‌های کوتاه، هر که به ذوق خود و درک خود نام‌های مختلفی را برگزیده است، مانند:

طنزینه‌ها، وجیزه‌ها، طنزک‌ها، کلمات قصار، گفتار بزرگان (و در ترجمان «سخنان کوچکان» - در کنار این عنوان تصویر آدم ریشداری با یک چوشک شیر را مرحوم نوین رسم کرده بود)، کلمات بالدار، سخنان طلایی افوریزم، کاریکلماتور، داستایتها و... ...

اما برای این مینی مالیستی‌ها در کتاب قلندر نامه، نوشته شده: «ریزه نگاری‌ها»، که بسیار زیبا و پذیرفتنی است و اگر این ترکیب زیبا و پذیرفتنی ساخته خود رهنورد زریاب باشد، باید برایش آفرین گفت و باید بعد ازین در مطبوعات ما وسیعاً مروج شود. باید اعتراف کنم که در اثنای خواندن قلندر نامه، این طنز تلخ در ذهنم شکل گرفت:

«زن بعد از اینکه شکم سیر از شوهرش مشمت و لگد خورد، به شوهر گفت:

- الهی دست‌ها و پاهایت بشکند.

مرد هراسناک از خانه بیرون رفت، در راه هر لحظه با خود می‌اندیشید که مبادا خداوند دست‌ها و پاهایش را بشکند.

فردا صبح دید که دست‌ها و پاهایش سالم استند و برجای.

او باز زن را زیر مشمت و لگد گرفت. زن باز فریاد زد:

- الهی دست‌ها و پاهایت بشکند. مرد به دست‌ها و پاهای قوی خود نظر انداخت و از خانه بیرون شد. در راه مرد می‌خندید و در خانه زن می‌گریست. نورانی»

در عرصه طنز، نخستین ریزه نگاری‌ها از آن بابای طنز پارسی، عبید زاکانی است. اصلاً غیر از منظومه موش و گربه و چند نوشته بلند دیگر عبید، سایر آثار او در گونه «ریزه نگاری» هستند.

نباید چنین انگاشت که کوتاه نویسی و ریزه نگاری کار آسانی است. این شوخی را چه به جا ساخته اند و شاید هم واقعاً اتفاق افتاده باشد:

«می‌گویند مدیر مسوول یک نشریه به یکی از همکاران خود که نویسنده لایقی بود، گفت: می‌خواهم در باره فلان موضوع مقاله‌یی بنویسی تا چاپ کنم.

نویسنده گفت:

- پس برایم سه روز وقت بدهید، در این موضوع یک مقاله پنجاه صفحه‌یی می‌نویسم و می‌آورم.

مدیر مسوول گفت: مقاله پنجاه صفحه‌یی کار ندارم. فقط در این موضوع، یک مقاله یک صفحه‌یی بنویس.

نویسنده به چرت فرو رفت و گفت:

- پس در این صورت برایم حداقل سه هفته وقت بدهید.»

عبید زاکانی ریزه نگاری‌هایش را در چندین شکل آفریده است. در شکل پندها، تعریف نامه و توضیح واژه‌ها و حکایت‌ها و رباعی‌ها و اشعار کوتاه و... ..

برای روشن شدن موضوع چند نمونه از ریزه نگاری‌های عبید را می‌آورم:

- الدنيا: آنچه که در آن هیچ آفریده‌یی نیاساید.
- الرشوه: کار ساز بیچاره گان.
- المحتسب: دوزخی.
- البازاری: آنکه از خدا نترسد.

تا توانید سخن حق مگویید تا بر دل‌ها گران مشوید و مردم بی سبب از شما نرنجند.

سخن شیخان باور مکنید تا گمراه نشوید و به دوزخ نروید.

طعام و شراب تنها مخورید که این شیوه کار قاضیان و جهودان باشد. (۴)

پیش از اینکه به ریزه نگاری‌های رهنورد زریاب برسم، چند نمونه از ریزه نگاری‌های طنز پردازان معاصر افغان را که از مجموعه‌های طنز شان در کتاب اول و دوم هنر طنز پردازی آورده ام، نقل می‌کنم تا مخصوصاً جوانان محصل با ریزه نگاری‌های طنزی آشنایی خوب پیدا کنند:

- «بوتل آب معدنی: بم دستنی مود روز و بدون تلفات.
- بوتل جنگی: طریقه جدید تصویب قانون و یا رای اعتماد و عدم اعتماد.
- وحدت ملی: چیزیکه به وسیله آن به کله همدیگر می‌زنیم.
- «مشق دموکراسی - محمد تواب امیری.»

- آدم صادق: شخصی که در جامعه ما به نام‌های ساده، لوده و گوسفندی مشهور است.
- افسوس: مشهور ترین خوراک افغانی.
- کافر: هر کسی که خوش ما نیامد.
- تشناب: تالار آزادی بیان.
- ماهنامه: استفراغ یک ماهه مدیر مسوول.
- «جشن جنازه - شفیق پیام.»

اگر قصاب تان نزدیک چاه است، بیندارش که او غرق گناه است.

طنز نویسی به نام مسعوده خزان (رنجوره) در مجموعه طنزهایش «مربای دال» هم ریزه نگاری‌هایی دارد. او ضرب المثل‌های مشهور را طنزی می‌سازد، چستان‌های طنزی می‌سازد و دیالوگ‌های کوتاه نوشته است که به چند نمونه از کارهای مسعوده خزان هم اشاره می‌کنیم:

«با یک گروه تفرقه انداخته نمی‌شود.

- هر کس از عینک خود می‌بیند و کسی که عینک ندارد هیچ نمی‌بیند.
- دو میل سلاح در یک دست گرفته نمی‌شود.
- خانه غلام بی دالر نیست.
- گوشت از پولدار جدایی ندارد.

- آن چیست که با خوردنش شکم آدم سیر نمی‌شود؟ - شلاق
- آن چیست که اگر بند باشد آزاد می‌باشی؟ - زبان

احمد: مادر جان! برم چیلی کباب بخور.

مادر: حالی هوا سرد شده، برت موزه کباب می‌خرم.

رک به کتاب‌های مربای دال و هنر طنز پردازی.

من در کتاب «هنر طنز پردازی» فصل پنجم را به: اشکال، شیوه‌ها و قالب‌های طنز اختصاص داده ام. در صفحه ۵۲۵ این کتاب زیر عنوان کوچک «افوریزم، کاریکلماتور، وجیزه‌ها، جملات بالدار» چنین نوشته ام: «در تمام فرهنگ‌ها و میان ملل مختلف جهان، جملاتی که حاوی یک معنای کامل و پُر مغز، روی زبان‌ها جاری بوده است، وجود دارند.

در زبان انگلیسی این جملات پُر مغز، هشدار دهنده، تکان دهنده، تفکر بر انگیز و اصلاحگر را Quotation می‌نامند. در زبان انگلیسی دیکشنری‌های مخصوص کواتیشن از سوی موسسات نشراتی آکسفور، کولینز و پنگوئین، هر چند سال بعد با اضافات و تزئینات پیوسته تجدید چاپ می‌شوند.

این دیکشنری‌ها در هزارها کتابخانه و نزد هزارها انگلیسی زبان در منازل شان مورد استفاده هستند. هرگاه مجلات و روزنامه‌های ایران و افغانستان در صد سال اخیر را برگ گردانی کنیم، می‌بینیم که صدها جمله پرمغز از

سراسر جهان را از همین دیکشنری‌ها ترجمه کرده و به چاپ رسانیده اند، اما برای آن نام‌های متفاوتی را به کار برده اند. مانند: کلمات قصار، وجیزه‌ها، جملات بالدار، سخنان بزرگان، اندرزها، پندها و غیره.

برخی ازین جملات از گذشته‌های دور به ما رسیده که گوینده آن معلوم و یا نامعلوم است که شکل ضرب المثل را به خود گرفته اند. تعدادی ازین جملات زیبا و پر محتوا از آن بزرگان اندیشه و ادب معاصر هستند. سیاستمداران و متفکران گاهی فی البداهه جملاتی را بر زبان رانده اند که اکنون برای ما بار بار و به تکرار یاد آوری می‌شود.

تعدادی از این حکیمان، فیلسوفان، اندیشمندان، نویسندگان و شخصیت‌های معروف سیاسی، هنری و ادبی، این جملات را از خود به یادگار گذاشته اند. این جملات کوتاه حتماً یکی از این خصوصیات را دارا هستند:

- حاوی پندی و یا اندرزی هستند.
- آدم را تکان میدهند.
- اثر بیدار کننده و تفکر بر انگیز دارند.
- استهزایی را در بر دارند و به خصلتی از خصلت‌های بد ما انسان‌ها تاخته اند، تا تنبیه شویم و خود را تصحیح کنیم.
- خصلت‌های نیکویی را ستایش کرده اند تا ما به آن چنگ اندازیم و خود را با این خصلت‌ها بیاراییم.
- یک احساس بکر، زیبا و عاطفی فردی را بازتاب داده اند.
- نبوغی را به نمایش گذاشته اند.

اینکه کلمات قصیر می‌توانند تا اندازه‌ی تکان دهنده باشند و یا نباشند، بسته به این است که خواننده چه برداشتی از آن دارد. بی‌اعتنا از کنارش می‌گذرد، یا تکان می‌خورد، یا تصحیح و حد اقل دگرگون می‌شود، به پختگی آن کلام بستگی دارد.

از دیکشنری آکسفورد چاپ سال ۱۹۹۸ و دیکشنری کولینز چاپ سال ۱۹۹۸ و دیکشنری پنگوئین چاپ سال ۲۰۰۱ نمونه‌هایی از کواتیشن را می‌آورم تا بحث ریزه نگاری مخصوصاً در رابطه به ریزه نگاری‌های طنزی بیشتر رُوش شود.

«ما آنقدر مذهب داریم که بتوانیم از همدیگر نفرت پیدا کنیم، ولی آنقدر نداریم که ما را وادار به دوست داشتنِ همدیگر بسازد - جان‌اتان سویفت.

«هر انسان سه شخصیت دارد، یکی شخصیتی که به نمایش گذاشته است. دوم شخصیتی که دارد، سوم شخصیتی که فکر می‌کند دارد - الفونس کار.

محال است که دو تن علیه یک دیگر بر خیزند و پیش قاضی بروند، و هر دو حق به جانب باشد - حضرت علی (رض)

هیچ وقت راجع به بدی‌های تان حرف نزنید، رفقای تان به اندازه کافی در این باره صحبت می‌کنند. - تالیران

وقتی یک انسان بیری را می‌کشد اسمش را شکار می‌گذارد، ولی وقتی بیری انسانی را می‌کشد، اسم آن را می‌گذارند - درندگی - برنارد شاو.

البته در ادبیات دری ما، ریزه نگاری‌ها بسیار زیاد هستند، اما به ریزه نگاری‌های رهنورد رویکردی دارم، به کتابش زیر عنوان «قلندر نامه».

رهنورد در صفحه اول بعد از روی جلد این شعر منسوب به خیام را بالاتر از عنوان کتاب آورده است:

جُز راهِ قلندرانِ مِیِ خانِه مِیوی

جَز باده و جَز سماع و جَز یارِ مجوی

بَرکَفِ قدحِ باده و بَر دُوشِ سبوی

مِیِ نوشِ کنِ ایِ نگار و بیِ هوده مَکوی

ریزه نگاری‌های رهنورد در «قلندر نامه» کم هستند. ناشر با سفید گذاشتن صفحات زیادی خواسته است کتابی را که چهل صفحه بیشتر نیست در صد و پنجاه صفحه چاپ کند که ربطی به رهنورد ندارد. اما اگر رهنورد ریزه نگاری‌های خود را ادامه بدهد همین چاپگر یک سال بعد کتاب چند صد صفحه‌یی ریزه نگاری‌های او را چاپ خواهد کرد.

بعضی از ریزه نگاری‌های رهنورد در کتاب قلندر نامه، پنج تا شش سطر هستند. و بعضی دونیم صفحه.

صفحه نود و هفت را باز می‌کنیم که چنین آغاز می‌شود:

«قلندر گفت: دی شب رویایی دیدم بس شگفت» این قصه رهنورد شاید دراز ترین گپ‌های رهنورد در این کتاب

باشد.

در این قصه رهنورد رفته است به همان ربالبیزم جادویی و خیال پردازی‌های خود. رهنورد درین قصه یاران هم عصرش را به خاطر می‌آورد. ظاهر هویدا، احمد ظاهر و روستا باختری. که هر سه شان دیگر در میان ما نیستند. رهنورد با هر کدام ازین ها گپ‌هایی می‌زند و با گرگ پیر و بی‌آزاری که مانند دوستانش نا پدید می‌شود.

قلندر یا خود رهنورد با بچه صدر اعظم (احمد ظاهر)، ظاهر هویدا، روستا باختری و گرگ پیر گپ می زند.

در آخرین سطرها قلندر می گوید: «این سه دوستی که دیدم اکنون هر سه شان مرده اند.»

این قصه رویایی نشان می دهد که رهنورد مانند من، که از نسل اویم، با هم عصران خودش نبریده است، آنانی که مرده اند و از نسل من و رهنورد هستند، هنوز در ذهن و یادهای رهنورد نفس می کشند.

مادری داشتم تولد شده در البانیا، که ترک نژاد بود و با پدر صافی و لغمانی ام در افغانستان زیست و در استرالیا به زیر خاک رفت. این مادر از با لاپوش برادر کلانم که دو سال آنرا پوشیده بود، برای من یک کرتی می دوخت، این مادر پنج جاکت را وا می کرد و می شست، پنج جاکتی را که به صد افغانی خریده بود، برای هفت فرزند خود جاکت می بافت، مادر رهنورد نیز شاید مانند مادر من زنی بوده است صرفه جو و بدبین به جامعه مصرف و نمیگذاشته هیچ چیزی از متاع خانواده بیهوده دور انداخته شده و از ظرف و فرش و لباسی تا حد به کلی مندرس شدن کار می گرفته و بدین وسیله اقتصاد فامیل را استوار می داشته است.

در طنز «جامعه مصرف» رهنورد فامیلی را نشان می دهد که چگونه کیف چرمی مکتب را، خانواده با دادن چند پول سیاه به پینه دوز از یک فرزند تا فرزند دیگر دست به دست می کردند و نمیگذاشتند، اسراف در خانه راه یابد.

برخی از ریزه نگاری های مردمی ما و مردمان جهان واقعاً بسیار پر مغز هستند. این که گفته اند: «قطره قطره دریا می شود» شاید یکی از اساسی ترین تئوری های علم اقتصاد را در خود نهفته داشته باشد. باران به شکل قطرات آب فرود می آید.

اما می بینیم که همین قطرات در روی زمین، چه نعمت ها و زیبایی هایی که به وجود نمی آورند. از همین قطره ها زمین نعمت های خود را به ما عرضه می دارد. دریا های زیبا، آبیگرها و جهیل ها از برکت سخاوت همین قطره ها هستند. سیل های مهیب و خانمان بر انداز نیز از همین قطره ها به وجود می آیند.

خرمن چیست؟ دانه های ریزه و کوچک گندم که با هم جمع می شوند و کوهی را به نام خرمن به وجود می آورند.

در کودکی از پدرم که تحصیل یافته عصر مصطفی کمال اتاتورک در کشور ترکیه بود، این قصه را شنیده بودم: «یک روز مصطفی کمال به طعام خانه یک مکتب نظامی رفت. در این طعام خانه در حدود پنجاه میز وجود داشت که دور هر میز پنج تا هشت دانشجوی نظامی نشسته بودند و نان می خوردند. اتفاقاً نان آن روز مطابق جدول مکتب، برنج بود. مصطفی کمال راساً به طرف میزی رفت که پنج دانشجو دور آن نشسته بودند و یک چوکی خالی بود. او در آن چوکی نشست. به بچه ها گفت: به نان خوردن ادامه بدهید. مصطفی کمال از روی میز دانه های برنج را که ریخته بود، دانه دانه جمع میکرد و در کف دست دیگرش می گذاشت. کف دست چپ او از برنج پر شد. او به بچه ها گفت: در این کف دست من حد اقل دو صد دانه برنج است. اگر دانه های برنج را از میزهای دیگر هم جمع کنم می شود یک غوری برنج. اگر هر هفته در دوصد مکتب این کار را انجام دهم، می شود هزار غوری برنج در یک هفته، و هر ماه می شود چهار هزار غوری برنج. در یک سال این چهار هزار غوری برنج را کی برایم حساب میکنند؟ بچه لایقی که در حساب ماهر بود گفت: چهل و هشت هزار غوری برنج.»

«اتاتورک» پدر ترک گفت: یعنی چند خرمن برنج را ما این چنین ضایع می‌کنیم. این اهانت به آن دهقانان تُرک است که دست‌شان قابل بوسیدن است و در مزارع برای ما و شما جان می‌کنند و جفای بزرگ به خزینه وطن ماست که از آبله کف دست بیوه زن و یتیم و کارگر و دهقان پولی برای درس خواندن شما در آن می‌افتد.

اشک‌های محصلان جوان جاری شد و به پدر خود «اتاتورک» وعده سپردند که دیگر تا آخر عمر صرفه‌جو می‌باشند و نعمت‌های خداوند و مادر وطن خود را ضایع نمی‌گردانند.^(۵)

طنز جامعه مصرف‌رهنورد زریاب، سیمای یک خانواده فقیر افغان را در گذشته نه چندان دور ترسیم می‌کند که نه فقط به علت فقر بل به خاطر اعتقاد به صرفه‌جویی عملکردهای معین خود را داشتند.

در صفحه یازده و دوازده کتاب قلندر نامه فقط یک طنز در یکنیم سطر به چاپ رسیده است و آن اینست:

«قلندر می‌گفت: آدمیان همواره کودک هستند. تنها - در درازای زمان - بازی چه‌های‌شان تغییر می‌کنند.»

متأسفانه هم در کتاب «وشیخ گفت» و هم در کتاب «قلندر نامه» روایت‌های رهنورد از زبان «شیخ» و «قلندر» است و آدم نمی‌تواند قاطع حکم کند که آن «فرموده‌های ناب و پر مغز «شیخ و قلندر» ساخته ذهن و تفکر خود رهنورد است و یا اینکه رهنورد گاهی شنیدگی‌ها و خوانده‌گی‌هایش را هم بر زبان این دو «بزرگ» جاری می‌سازد. همین «ریزه طنز» ناب در باره آدمیان و بازیچه‌های‌شان آنقدر عمق و زیبایی دارد که اگر تراوش ذهن خود رهنورد باشد، دست رهنورد قابل بوسیدن است. در آن یکنیم سطر، آن بیان قرار دادی، تکراری و خسته کن که زندگی انسان شامل سه دوره است: کودکی، جوانی و کهن‌سالی چنان زیبا به دور انداخته می‌شود که خوش آدم می‌آید. شاید واقعی ترین تعریف عمر انسان همین باشد که دنیا آمده ایم تا بازی کنیم. فقط بازیچه‌ها را تغییر می‌دهیم.

در زندگی واقعی، اگر نه همیشه و در همه جا، به کودکان اندیشمندی بر می‌خوریم که جوان را چه می‌کنی که حتی پیران را درس میدهند و جوانان کودک و پیران کودک را هم کم ندیده ایم.

آماج‌های طنز در پلشتی‌های اجتماعی بسیار هستند: فساد اداری، رشوه خوری، سوء استفاده از مقام، احتکار، عدم توجه به نظافت شهر و بازار، دامن زدن به اختلافات و ایجاد بدبینی میان گویندگان زبان‌های مختلف و ده‌ها ناهنجاری اجتماعی دیگر. اما طنز نویس خصلت‌های ناپسند و ناهنجار فردی و تک فردها را نیز شکار می‌کند و آماج قرار میدهد تا بدین وسیله آدم‌ها را بهتر و نیکو تر بسازند و از عادات زشت و ناپسند دور گردانند. عادات بدی چون ترسو بودن، دروغگو بودن، چاپلوس بودن، وسواسی بودن، سهل انگار بودن، تنبل بودن، حسود بودن، بد بین بودن، خوشباور بودن، لافوک بودن، چشم چران بودن، بی‌بوفاً بودن، بی نظافت بودن، بهانه جو بودن، همه و همه عادات زشتی هستند که شخصیت افراد را مشخص می‌سازند و از هرکدام امکان دارد ضرری به دیگران برسد و یا حد اقل بستگان شانرا شرمسار کنند و یا خودشان مسخره دیگران شوند. هر کدام از این معایب فردی در هزاران طنز آماج طنز پرداز بوده اند. اما دو خصلت فردی در ناب ترین طنزها به سختی نگوهش شده اند و طنز پردازان و پژوهشگران عرصه طنز آنها خطر ناک تر تشخیص داده اند. این دو خصلت عبارت اند از: ریا کاری و خباثت.

خبیث و ریا کار بیشتر به جامعه و اطرافیان خود ضرر می‌رسانند. تصادفی نیست که نمایشنامه «تارتوف» مولیر در هزاران تیاتر جهان هزاران بار به نمایش گذاشته شده و بعد از این نیز به نمایش خواهد آمد.

خبیث بد خواره دیگران است. او از غم رسیدن به دیگران لذت می‌برد، از هر کسی به دیگران سعایت می‌کند، با خدعه و دروغ و ترفندها میان دو دوست، زن و شوهر، دو برادر، دو همکار می‌خواهد جدایی، نفاق، سوء تفاهم و بد بینی ایجاد کند و خود تماشاگر باشد و کیف کند. خبیث، دروغ، جنایت، سعایت، حسادت و شر اندازی را در وجود خود جمع دارد.

خبیث می‌کوشد کارهای نیک مردمان را تباه کند و خوشی‌هایشان را به غم تبدیل کند. خبیث اگر دستش برسد به مال و ناموس حتی دوستان خود می‌خواهد دسترسی پیدا کند.

و اما ریاکار:

ریا کار نیز چندین خصلت مذموم را در خود جمع دارد. او مردمان را شکار می‌کند. او خود را خلاف آنچه است جا می‌زند در درون خود فاسق و فاجر است، اما با تردستی و ترفندها خود را مصلح، خیرخواه و خیر اندیش جا می‌زند. بیکاره، کار گریز و استفاده جو است. اما در چشم آمر خود را پر کار، دلسوز و زحمتکش وانمود می‌کند. ببیدین، خدا نا ترس و منافق است، اما خود را با مهارت، مومن و دیندار و معتقدِ راسخ به دین نشان می‌دهد. ریا کار همان است که سعدی در موردش گفته:

کلید در دوزخ است آن نماز

که در چشم مردم گذاری دراز

ریاکار یک متظاهر بی آزر است که درونش و بیرونش در تضاد مطلق قرار دارد. ریا کار کسی است که خلاق باید به رویش تف اندازند، اما او خلاق را چنان می‌فریبد که دستانش را می‌بوسند.

ریا کار در تنهایی به فکر گناه کردن و لذت بردن از گناهان کبیره است، اما در میان جمع نماز را دراز می‌گذارد.

حضور قلب بود، شرط در ادای نماز

حضور خلق، ترا در نماز می‌آورد

ریا کار برای تجارت و گردشگری به حج می‌رود اما در بازگشت، از حج رفتن و ادای مناسک از صدق دل، چنان داستان‌ها می‌بافد که همگان شیفته و معتقد او می‌شوند.

بدترین نوع تظاهر و ریاکاری، ریا کاری در عرصه دین و معتقدات است. روحانیون عالم، ملا و فقیه و مولوی صادق، مردمان قابل احترام هستند. اما در میان آنان اگر کسی ریاکار است، بهتر و آسانتر می‌تواند مردمان را شکار کند.

از همین روست که اکثریت مطلق سخنوران از ریاکاران دین فروش صدها گفته‌های پر مغز دارند و خواسته اند چنین ریا کاری را افشا کنند.

در رابطه به ریاکاران در عرصه دین و اعتقاد، هزاران بیت و نثرها وجود دارند. عطار، سنایی، انوری، سعدی، حافظ و دهها تن از مقدمان و صدها شاعر و متفکر از متأخرین و معاصران به خصوص ایرج میرزا، یغمای جندقی و دیگر بزرگان که قطار کردن نام‌های‌شان این نوشته را طولانی می‌سازد و من در کتاب هنر طنز پردازی در فصل طنز و مذهب به تفصیل یاد کرده ام، ضرور نیست. طنزها در رابطه به ریاکار مدعی دین و مذهب که بسیار هستند، بیشتر طنزهای تلخ هستند و دارای حداقل عنصر ظرافت. اما طنزهای ضد ریاکاران دینی با مایه ظرافت پُر هستند از ریشخند، طعنه، حتی دشنام و دیگر شگردهای طنز پردازی. طعنه و دشنام *Invective* و *Sarcasm* زن قحبه که همان دشنام کابلی کستیزن است در اشعار یغمای جندقی چنان باد شده و نثار این طایفه شده است که نظیر ندارد. در بسیاری از اشعار یغما این کلمه دشنام گونه حتی قافیه قرار گرفته است.

در طنزک سه سطره رهنورد که تلخ است و قاطع، درون و بیرون ریاکار دینی این گونه بیان شده است:

«از قلندر پرسیدند: چرا این ملای مسجد کوچه ما، همیشه جامه‌های سپید می‌پوشد؟ جواب داد: شاید می‌کوشد که درون سیاهش را، با جامه‌های سپید بپوشاند.»

در صفحه هفتاد و یک و هفتاد و دوی «قلندر نامه» فقط و فقط دونیم سطر کتاب رهنورد چاپ شده است. یعنی یک چهلم جایی که سفید باقی مانده است. اما همین دونیم سطر رهنورد که طنز نیست و بیان این مسئله است که هر کودک پاک است و مثل کودکان دیگر. بعدها این شرایط استند و روزگار و حوادث و تقدیر و سرنوشت و یا عوامل دیگر که آن کودک را معلم می‌سازد، دزد می‌سازد، قاتل می‌سازد، یک روحانی پاک‌دل و عارف می‌سازد و یا یک دایم الخمر.

در این دو صفحه، رهنورد زریاب یا قلندرش می‌گوید:

«قلندر می‌گفت: روزگاری، چنگیز و هلاکو و استالین و هتلر نیز، کودکان شیرخواره بودند و به روی مادران شان، لب‌خندهای معصومانه و شیرین می‌زدند.»

رهنورد زریاب و یا «قلندرش» در صفحات هفتاد و پنج و هفتاد و شش باز هم یک طنزک نه ناب، بلکه ناقص را در یک چهلم حصه این دو صفحه به چاپ رسانده، بهتر است بگویم ناشر به چاپ رسانده است. این دونیم سطر چنین است:

«قلندر می‌گفت: توده‌ها، استعداد شگفتی‌انگیزی به فریب خوردن دارند و - شگفت تر اینکه - هیچ گاهی هم، از این که فریب خورده اند، خجل و پشیمان نمی‌شوند.»

من این طنزک را ناقص خواندم که ناب هم نیست. موضوعی است بس ساده و ناقص.

به رهنورد عزیز می‌گویم که ما افغان‌ها غیر از نان‌جو، قورمه کچالو، نان و پیاز، جواری بریان، آب غیر صحنی، پوچاق خربوزه و تربوز، غیر از فریب خوردن به قول قلندر، خوردنی‌های خوب دیگر هم داریم. ما، شیرواری فریب می‌خوریم، افسوس می‌خوریم، تأسف می‌خوریم، غبطه می‌خوریم، قسم نا حق می‌خوریم، خُنگ می‌خوریم، رشوت می‌خوریم، سود می‌خوریم... می‌خوریم و چیز می‌خوریم... حتی درین هوای خاک آلود کابل از راه بینی پودر... می‌خوریم و دود تیل و گازهای بی‌کیفیت می‌خوریم، خون همدیگر را می‌خوریم، خار می‌خوریم، مفت می‌خوریم، بعض چیزها را حتی با چشم می‌خوریم، خام می‌خوریم، سوخته می‌خوریم و سر انجام گاهی خود را می‌خوریم... هی هی... عجب... رهنورد عزیز، از اینهمه خوردنی‌های ارزان و فراوان تنها فریب خوردن به یادت مانده؟ عجب مردم شکمبویی هستیم یا رهنورد!

در طنز «ترس از خدا» بار دیگر رهنورد به روحانی نمای ریا کار می‌شورد و این بار طنزش با استفاده از شگرد آیرونی Irony بار ظرافت را هم بر دوش دارد، یعنی بهتر از قصه کوتاه روحانی سیاه دل و سپید پوش است: بخوانید: «قلندر باری گفت: آخوندی را می‌شناختم که همواره به مردمان می‌گفت که از خدا بترسند و روز شمار را فراموش نکنند. این آخوند، در کار تبلیغ ترس از خدا و یاد روز شمار، چنان مبالغه کرد که خود، ترس از خدا و یاد روز شمار را، یک سره به فراموشی سپرد و به خدا نا ترس بزرگ و پُر آوازه‌یی مبدل گشت.» (۶)

ریزه نگاری رهنورد زیر عنوان «مرگ» طنز نیست، زیرا در آن نه انتقادی است و نه ظرافتی. این وجیزه گونه، یک بیان فلسفی و یا حد اقل عقلانی اما زیبا است:

«از قلندر پرسیدند: در باره مرگ چه گویی؟»

جواب داد: مرگ بسیار دادگر و عادل است.

گفتند: چی گونه؟ گفت: برای اینکه به خدمت شاه و گدا، یک سان می‌رسد - بی هیچ تبعیض و امتیازی.» (۷)

در صفحه هشتاد و پنج قلندر نامه زیر عنوان «تظاهر» موضوع باز بر می‌گردد به ریا کاری و تظاهر:

«قلندر می‌گفت: هرکس که از صفتی بی بهره باشد به داشتن آن صفت، سخت تظاهر می‌کند. آدمیان ترسو و بُزدل، از شجاعت و دلیری سخن می‌زنند، آدمیان خسیس و دست و دل بسته خودشان را سخاوتمند و گشاده دست نشان می‌دهند، آدمیان پست و فرومایه، از آزادی و بلند همتی سخن می‌گویند. در نگی کرد {قلندر} و افزود: ملت‌ها و اقوام نیز، همین گونه اند، هر ملتی و هر قومی، از آن چه ندارد، بیشتر دم می‌زند و به داشتن آن زیاد مباحثات می‌کند.»

آنچه را خواندید یکی از مهمترین طنزهای «قلندر نامه» است و من در سطور قبل به ریا کاری و تظاهر اشارت‌هایی داشتم. رهنورد درست می‌گوید. حتی در انتخاب تخلص نیز گاهی این ریاکاری تبارز می‌کند. مثلاً نام کسی هست هیبت الله، این هیبت الله خان که از میو میو پیشک در تاریکی تنبان تر می‌کند برای خود تخلص قویدل را بر می‌گزیند. دروغگو ترین آدم چنان تخلص را برای خود پیدا می‌کند که آن تخلص «صداقت» را با تمام ابعادش جار

می‌زند. این را هم اضافه می‌کنم که بعضی آدم‌ها در جایی به گونه‌یی هستند و در جای دیگر دقیقاً معکوس جای اولی. برای انسباط خاطر یک قصه واقعی را می‌آورم که معکوس مقوله «شیرِ خانه روبای بیرون» است.

در رژیم‌های گذشته در یکی از فرقه‌های اردو جنرال با هیبتی داشتیم که به مجرد داخل شدن موترش به اردوگاه، سربازان را نفس در سینه حبس می‌شد و صاحب منصبان بر خود می‌لرزیدند. نظم آهنین و دسپلین روئین در قطعه او برقرار بود. یکی از دوستان نزدیکش خبر شد که این جنرال با هیبت را عیالش مردکه خطاب می‌کند و هرگاهی که عیال عصبانی می‌شود، جنرال پشتِ کندوی آرد خود را پنهان می‌کند، تا زمانیکه خشمِ مادر فرزندان اندکی فروکش کند.

این دوست نزدیک باری پرسید: همه زنان از شوهران می‌ترسند، چگونه است که تو از عیالت می‌ترسی؟ جنرال برای اینکه خود را برائت داده باشد با خنده گفت: چپ باش، آخر او کون لچ مرا دیده است. در برابر او دهن پر آب هستم و محتاج.

در طنزِ بالا رهنورد گام فراتری بر می‌دارد و می‌گوید که اقوام و ملت‌ها نیز به داشتن صفاتی تبارز می‌کنند.

در شرایط کنونی کشور ما که هر قومی با علم کردن صفات و برجستگی‌هایی برای قوم خود و رهبر خود در صد امتیاز گیری‌ها هستند و متأسفانه احتمال رویایی قومی با قومی هر لحظه و هر روز وجود دارد، این طنز هشدار دهنده است، نمونه‌ها را در تاریخ هم دیدیم. هیتلر و همانندهای او چسان با تحریک این حس خود بالا بینی (آلمان ما فوق همه) و شعارهای نظیر قوم برتر و نژاد برتر چه تباهی‌هایی که نیاورد. همین اکنون در چندین نقطه این کره خاکی نسل‌گشی‌های احمقانه زیر احساسات پوچ و برتری جویانه، مردمان را به ماتم نشانده است.

در یک طنز زیبای دیگر «ریزه طنز» رهنورد باز به مسجد می‌رود. اما این بار نه برای کوبیدن ملا و خطیب ریا کار و مؤذن بد آواز. در این طنز او آماج دیگری دارد. عنوان طنز «خانه خدا» است. اول طنز را بخوانیم:

«باری قلندر از یارانش پرسید: می‌دانید که چرا مسجدها را خانه خدا می‌گویند؟

گفتند نمی‌دانیم.

گفت: از بهر این‌که اگر مسجدها بی صاحب می‌بودند، بی‌درنگ، از سوی آزمندان و زور آوران، غصب می‌شدند.

حالی‌ها، که مسجدها مالک مقتدر و توانایی دارند، این آزمندان و زور آوران، نمی‌توانند خانه‌های این مالک قدرت مند و توانا را غصب کنند و به چنگ آورند.»

باری در وزارت اطلاعات و فرهنگ مشغول کار بودم. کسی از قندهار تیلیفون کرد و گفت: زورمندی مشغول تخریب یک مسجد تاریخی است که قدامت آن به عهد احمدشاه درانی می‌رسد. این مسجد علاوه از اینکه خانه خداست از لحاظ قدامت تاریخی نیز حایز اهمیت فراوان است. به لحاظ خدا نگذارید این بنای تاریخی و مذهبی ویران شود. بیدرنگ موضوع را به اطلاع دکتور سید مخدوم رهین رساندم و او نیز بیدرنگ نامه‌یی عنوانی والی قندهار ارسال کرد و خواهان ارسال گزارش در این مسئله شد.

رهنورد! این آزمندان و زورمندان که صدها هزار هکتار زمین دولتی، هزاران خانه و باغ و سرای مردم مظلوم را به زور تفنگ غصب کرده اند نه ترسی از خدا دارند و نه پروای خانه خدا را، این مردم متدین و خدا شناس و ملاهای پاکدل مساجد بودند که به زور مردم، نه به روز خدا، مساجد را از چور شدن نجات دادند. خدای قادر و توانا در کار این زورمندان می‌نگرد و زود باشد که آنان را در همین دنیا مورد غضب قرار بدهد. جزای روز جزای این آزمندان تفنگ‌دار و زورمندان بی‌فرهنگ را به خود خداوند (ع) می‌گذاریم.

طنزها و طرح‌های فلسفی دیگری هم در «قلندر نامه» هستند که اگر به همه آن بپردازم این نبشته تبدیل خواهد شد به باز نویسی قلندر نامه. با اشارت کوتاهی به یک طنز دیگر کتاب، دست از سر خلیفه رهنورد مان بر میدارم و سخن را کوتاه می‌کنم.

عنوان این طنز «کرسی وزارت» است. اول طنز را می‌خوانیم:

«قلندر گفت: دوستی دارم که بر کاغذی، و با خط خوش نستعلیق نوشته است: - کرسی وزارت!

و آن کاغذ را بر دیوار دهلیز خانه اش آویخته است. هر گاهی که از دهلیز می‌گذرد بر آن کاغذ تفی می‌اندازد و می‌گوید: نمی‌پذیرم... ترا هرگز نمی‌پذیرم!

باری از وی پرسیدم که چرا این کار را می‌کند. گفت: در آینده‌ها، می‌توانم بگویم که در جوانی، بارها، بر کرسی وزارت تف انداخته‌ام و گفته‌ام که نمی‌پذیرم... هرگز ترا نمی‌پذیرم» (۸)

درین طنز رهنورد زریاب برای یک ضرب المثل و یا گفته مشهور مردمی ما یک تصویر روشن و زنده فراهم کرده است. آن گفته این است: «دستم به آلو نمی‌رسد آلو ترش اس» حالا هر خواننده «قلندر نامه» اگر با این پرسش کودک ده ساله اش مواجه شود که: «پدر جان دستم به آلو نمی‌رسد، آلو ترش است چه معنا داره» پدر با اطمینان می‌تواند این طنز را برایش بخواند و کودک ده ساله به عمق گپ می‌رسد. در سلسله فلم‌هایی که پرویز صیاد با قهرمان مرکزی «صمدآغا» ساخت و یک کرکتر جالب همان «آقای عین الله باقر زاده» است که رقیب صمدآقا است و به شهر رفته و با نکتایی و دریشی برگشته است. این عین الله خان که تأکید دارد «باقر زاده» باید بخش جدایی ناپذیر نامش باشد، می‌گوید: در شهر به من پیشنهاد شد... در شهر به من پیشنهاد شد... در شهر به من پیشنهاد شد... در شهر به من پیشنهاد شد... کار را به جایی می‌رساند که می‌گوید: در شهر دختران شهر به من پیشنهاد کردند که بگیرمشان... اما من نگرفتم... گردنم بشکند...

به آرزوی گردن شکستگی زورمندان، آزمندان، ریا کاران، متظاهران و دروغگویان و خود بالا بینان این نوشته را به پایان می‌برم.

کابل

۲۰ جدی ۱۳۹۳ خورشیدی

مطابع آزادی - در زندگی تنهایی

ماخذ:

- ۱- احسان الله سلام، پوقانه ملی، صفحات مختلف.
- ۲- سید عبدالقادر رحیمی، وزارت چلم و نسوار.
- ۳- به کلکسیون‌های جریده ترجمان در کتابخانه عامه رجوع کنید.
- ۴- ر.ک به کلیات عبید زاکانی و یا کتاب هنر طنز پردازی - کتاب اول و دوم، نوشته جلال نورانی، ص ۵۴۸، کابل، ۱۳۹۱.
- ۵- محمد سالم نورانی پدرم بعد از فراغت از صنف ششم ابتداییه از سوی شاه امان الله غازی با دیگر فرزندان این وطن به ترکیه فرستاده شد و دوره ثانوی و لیسانس را در استانبول سپری کرد. در طول سال‌های خدمت در وطن نه به مقام بسیار بلند رسید و نه صاحب حتی یک سرپنای گلی شد.
- ۶- رهنورد زریاب، قلندر نامه، ص ۷۷ و ۷۸.
- ۷- همانجا، ص ۷۹-۸۰.
- ۸- همانجا، ص ۳۳-۳۴.